

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

محمد جعفری

۰۴ سپتمبر ۲۰۱۷

آیا آقای خمینی به جایی وابسته بود؟

۲



ب- پیام به کارتر و نامه به کندی

قبل از این که پیام کارتر به آقای خمینی و نامه میرزا خلیل کمره‌ای به کندی مورد بحث قرار گیرد، این امر باید موضوع تحقیق شود: آقای خمینی که خود از مخالفان ولایت فقیه بود، چه تحولی، به لحاظ روانی و فکری و در رابطه با جامعه و از لحاظ سیاسی در وی ب وجود آمد که او را موافق ولایت فقیه و سرانجام ولایت مطلقه فقیه کرد؟ آن عوامل که از خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ساختند که، ولایت فقیه را به مثابه زعامت سیاسی و رهبری کشور، جعل کند و دین را وسیله رسیدن به قدرت بگرداند عنوان و مدعی نمایندگی از رسول خدا و امام زمان، بشود و بگوید آنها ولایت مطلقه بر مردم داشته‌اند و فقیه هم همان ولایت را دارد و از ولایت هم جز اعمال قدرت، نداند؟

آیه‌الله منتظری در خاطرات خود آورده است که آقای خمینی تا قبل از رفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده است. او می‌نویسد: «در بحث با ایشان من گفتم: «سنت می‌گوید خلافت به انتخاب است، شیعه می‌گوید به نصب است»، ایشان گفتند: «مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می‌گوید: وجوده لطف و تصرفه لطف و عدمه منا. حالا هم ما لایق نبوده‌ایم که امام غایب است، ما باید شرایطی فراهم کنیم تا که امام زمان (عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هرج و مرج باشد؟ فرمود: این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم کنیم. نظر شیعه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد. این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره‌ای هم به ولایت فقیه نکردند. بعداً که ایشان به نجف رفتند، در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند». (۵).

آنچه را که مرحوم منتظری در خاطرات خود در مورد مخالفت آقای خمینی با ولایت فقیه ذکر کرده در انطباق با نظر آقای خمینی است. وی در «رساله اجتهاد و تقلید» خود که قبل از انقلاب نوشته شده، تصریح می‌کند:

«اشکال در اصل «عدم ولایت» (۶) وجود ندارد. جای هیچ اشکالی نیست در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچ کسی بر کس دیگر، شکی نیست، فرقی نمی‌کند که حکم مذکور قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی‌شود که دارندگان این گونه کمالات نافذالحکم باشند، و قضا و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می‌یابد و به آن حکم می‌کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است.» (۷) وی حتی در کتاب کشف‌الاسرار می‌نویسد: «أولي الأمر و ولایت بر مسلمین را فقط ائمه (ع) دارند» (۸). افزون بر اینها، وی تصریح می‌کند: «غیر از امامان دوازده‌گانه شیعیان کسی ولایت بر مسلمین را دارا نمی‌باشد» (۹).

ملاحظه می‌شود که آقای خمینی نیز مانند قریب به تمامی فقها، تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، به ولایت فقیه معتقد نبوده‌است. بعدها، برای اولین بار، با اقتباس از کتاب ملا احمد نراقی (۱۰) با همان سبک، در سال ۴۸ در نجف در درسهای خود به اثبات ولایت فقیه پرداخته است.

در این مدت، به لحاظ نظر و عمل، چه تغییری در وی رخ داد که سبب شد او، در تشیع، دست به این جعل بزند و نظریه‌ای را که فکر راهنمای کهنه استبداد مطلق نیست، به اسلام نسبت بدهد؟ برای یافتن پاسخ این پرسش، می‌توان یادآور شد که:

نهضتی که بعد از فوت آقای بروجردی، روحانیت به رهبری آقای خمینی شروع کرد و در محرم سال ۴۲ به اوج خود رسید و با دستگیری آقای خمینی، مردم قم و تهران و اصفهان و ... به خیابانها ریختند و کشتار سرکوب شد، از آقای خمینی که یک مرجع ناشناخته و منزوی در حوزه بود، یک مرجع مسلم و یکی از مراجع بزرگ تقلید ساخت. در دوران نهضت روحانیت تا تبعید آقای خمینی به ترکیه و سپس نجف، باز کلمه‌ای از او، درباره ولایت فقیه شنیده نشد. تمام خواسته‌های روحانیت و در رأس همه آقای خمینی در این دوران اجرای قانون اساسی، نصحیت شنوی از روحانیت در امور کشور، قدردانی از زحمات روحانیت در حفظ حدود و ثغور کشور و آزادی و استقلال آن، رعایت حق روحانیت و معزز داشتن آنها دور می‌زند.

با این نهضت چشم همه مخالفین رژیم یا به لحاظ کاربردی و یا از روی عقیده، به وی دوخته شد. به ویژه بعد از رفتن به نجف، غالب مخالفان و مبارزان معتقد به دین، و یا بعضی سازمانهای سیاسی اعم از مذهبی و غیر مذهبی برای گرفتن رهنمود و یا تأییدیه‌ای به وی مراجعه می‌کردند.

به وجود آمدن چنین همگرایی بر محور آقای خمینی، نه تنها به عنوان مرجع تقلید بلکه به منزله رهبر مبارزه مردم به ضد رژیم شاه، رفته رفته از وی خمینی دیگری ساخت که در او احساس توانائی و یگانه بودن به وجود آورد. به نظر من عواملی که آقای خمینی را بر آن داشتند که ولایت فقیه را طراحی کند، عبارتند از:

الف- چشیدن طعم قدرت در جریان نهضت ۱۵ خرداد سال ۴۲ و بعد از آن.

ب- جمع شدن همه حول محوری که او بود و دوخته شدن چشمها به وی

ج- دین را بیان قدرت دانستن و نه آزادی و اختیار. در نتیجه،

د- قدرت را هدف فعالیت شناختن و حفظ آن را اوجب واجبات دانستن.

همین عاملها توضیح می‌دهند چرا او در نوفل لوشاتو، ولایت را از آن جمهور مردم شناخت و گفت مردم در اداره امور خویش شرکت خواهند کرد و در تهران، به محض این‌که ارکان قدرت خویش را استوار دید، دم از ولایت مطلقه فقیه زد.

در قسمت اول ملاحظه شد که وقتی فکر راهنمای کسی، بیان قدرت باشد و «به دست آوردن قدرت» را هدف خود کند، رسیدن به معشوق، به هر عملی دست می‌زند. خدعه و دروغ و به کار بردن زور را نه تنها مباح بلکه واجب می‌شمرد. این نحوه عمل از آن همه کسانی است که رسیدن به قدرت و حفظ آن را هدف خود می‌کنند، هیچ فرق نمی‌کند که طرز فکرشان دین باشد و یا مرامی ضد دین. آقای خمینی هم که به لحاظ تفکر، دین را بیان قدرت می‌دانست، وقتی سوار بر اسب چموش قدرت شد، دیگر نه تنها از گفتن دروغ باکی نداشت، بلکه در مقام توجیه آن می‌گفت: «اما برای حفظ اسلام و برای حفظ نفوس مسلمین دروغ گفتن هم واجب است، شرب خمر هم واجب است». (۱۱) زمانی نگذشت که معلوم شد مقصود او از اسلام «نظام ولایت مطلقه فقیه» است و حفظ آن را واجب واجبات گرداند.

از جمله روشهایی که احزاب، دسته و گروه‌ها و افراد برای رسیدن به قدرت و حفظ آن به کار می‌برند، این است که، بنابر موقع، با کسانی که فکر می‌کنند، ممکن است در رسیدن به هدف او را یاری کنند و یا کمکی به او برسانند، در خفا و دور از چشم مردم رابطه برقرار می‌کنند و از آنها کمک می‌گیرند. روابط پنهانی خود را تا وقتی مصلحت قدرت ایجاب نکند، بروز نمی‌دهند. در حقیقت اینان از اصل دروغ «هدف وسیله را توجیه می‌کند» پیروی می‌کنند. این اصل دروغ است. زیرا وسیله را هدف معین می‌کند. لذا، با وسیله بد به هدف خوب نمی‌توان رسید. این است که هدف خوب را وسیله پوشاندن هدف بد و فریب می‌کنند. بدیهی است که تا مجبور نشوند نمی‌گویند وسیله بد را برای رسیدن به هدف خوب به کار می‌برند. بسا در ذم آن هم سخن می‌رانند. ولی چه بگویند و چه نگویند در عمل همگی از یک قماش و پیرو ماکیاول هستند.

آقای خمینی هم متناسب با قدرت و به مقتضای روز حرف می‌زد و متعهد به اصول و وفادار به عهد و وعده هائی که به مردم می‌داد، نبود. موافق آموزش ماکیاول به شهریار رم، عمل می‌کرد: «روباه باید بود و دام‌ها را شناخت و شیر می‌باید بود و گرگ‌ها را ماند. آنان که تنها شیوه شیر را در پیش می‌گیرند، از این نکته بی‌خبرند. بنابراین، فرمانروای زیرک نمی‌باید پایبند پیمان خویش باشد هنگامی که به زیان اوست و دیگر دلیلی برای پایبندی به آن در میان نیست... اما می‌باید دانست که چگونه ظاهر آرائی باید کرد و با زیرکی دست به نیرنگ و فریب زد. و مردم چنان ساده دلند و بنده دم که هر فریفتاری همواره کسانی را تواند یافت که آماده فریب خوردند.» (۱۲) او به روحانیون پیروش نیز این روش را می‌آموخت. نمی‌توان اذعان نکرد که وی در به کار بردن چنین روشی استعداد و توانائی فوق‌العاده‌ای داشت. گویی به کار بردن این روش، در زمان و موقعیت‌های مختلف، را در گهواره آموخته بود.

در قسمت پیشین آمد که نیاز نیست کسی مستقیم به قدرتی خارجی وابسته باشد، و یا به قول بعضی‌ها، قدرت خارجی او را در نمک خوابانده باشند تا به هنگام نیاز، در تخریب کشور به کارش بگیرد. بسیاری از این واقعیت غافل هستند که هرکس برای قدرت تقدم قائل شود و روزی به هدفی برسد که قدرت است، حفظ قدرت آنرا واجب واجبات خواهد شمرد. تاریخ تا بخواهی کسان و گروه‌ها به خود دیده که گمان برده‌اند قدرت وسیله است و چون آنرا به دست آورند، بر روی زمین، بهشت خواهند ساخت. در عمل، آلت قدرت شده و کشور و ملت خویش را به نابودی کشانده‌اند. اینان در هر زمان متناسب با الزامات «دستیابی قدرت»، در خفا با این و آن رابطه برقرار

می‌کنند. با توجه به طرز تفکر آقای خمینی نباید چندان جای مناقشه باشد که وی بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲، این روش را در پیش گرفته باشد. پس ممکن است مستقیم و یا غیر مستقیم با مقامات امریکائی تماس گرفته باشد. از زبان وی به کندی نامه نوشته شده و یا دلخواه او موضوع نامه شده باشد.

درباره نامه به کندی، آنچه مهم است، محتوای نامه است. آمادگی به معامله برای رسیدن به قدرت است. این آمادگی با تفکر آقای خمینی همخوانی دارد. بنا بر متنی که تلویزیون بی بی سی فارسی از سند سری «اسلام در ایران»، منتشر کرده است، آقای خمینی در نیمه آبان [عقرب] ۱۳۴۲ توسط حاج میرزا خلیل گمراهی، از طریق سفارت امریکا در تهران، به جان اف کندی، رئیس جمهوری وقت امریکا، پیام داده است. موافق همان گزارش، معلوم نیست که پیام به دست کندی رسیده باشد. زیرا پیام روز ۱۵ آبان ۱۳۴۲ (۶ نومبر ۱۹۶۳) به واشنگتن می‌رسد و حدود دو هفته بعد کندی در دالاس تگزاس ترور می‌شود. محتوای اصلی پیام این است که او برای امریکا در ایران منافع می‌شناسد و از حضور امریکا در ایران حمایت می‌کند. (۱۳)

«خمینی توضیح داد که او با منافع امریکا در ایران مخالفتی ندارد. به عکس، او اعتقاد داشت که حضور امریکا در ایران برای ایجاد توازن در برابر شوروی و احتمالاً نفوذ بریتانیا ضرورت دارد.» (۱۴) چه پیام مستقیم از خمینی باشد و چه با اطلاع او و زبان حال او باشد. محتوای آن با صحبتی که در نجف با مرحوم مهندس صادق امیر حسینی در سال ۵۵ داشته و با پیامی که در پاریس در سال ۵۷ به رئیس جمهور امریکا کارتر داده است هماهنگ و همخوانی دارد.

مرحوم مهندس صادق امیر حسینی در لندن در صحبتی با اینجانب، شرح داد که در نجف خدمت ایشان رسیدم و در باره مبارزه با شاه با او صحبت کردم. ایشان گفت: «تا امریکا نخواهد آب از آب تکان نمی‌خورد». زمانی که امیر حسینی نتیجه صحبتش را با آقای خمینی با من در میان گذاشت، اظهار چنین سخنی از آقای خمینی باورم نمی‌شد. ولی امروز که پیام‌های وی به کندی و کارتر منتشر شده‌اند و محتوای آن تقریباً با هم همخوانی دارد، می‌توانم باور کنم که آنچه مرحوم امیر حسینی از صحبتش با آقای خمینی به من منتقل کرد، متأسفانه صحت دارد. بعد از انتشار پیام آقای خمینی به کارتر، دکتر یزدی مدعی شد نخست این کارتر بود که با آقای خمینی پیام داد و آقای خمینی به پیام او پاسخ داد. غافل از این که آنچه مهم است، محتوای پیام است و نه این که کدامیک اول پیام داده است. دکتر یزدی در خاطرات خود آورده است که نمایندگان کارتر ۵ بار به آقای خمینی پیام داد هاند. (۱۵)

ترجمه متن پیام را آقای یزدی در جلد سوم خاطرات خود در ص ۲۹۰-۲۸۹ آورده است. حال آقای خمینی چه مستقیم و ابتداء به کارتر پیام داده باشد و چه در پاسخ به کارتر به وی پیام داده باشد، متن آن با آنچه بی بی سی از پیام به کندی، منتشر کرده همخوانی دارد.

یزدی می‌نویسد، پس از اتمام سخنان کارتر به آقای خمینی، من پیام آقای خمینی به دولت امریکا را به شرح زیر برای زیمرمن خواندم. متن ترجمه فارسی پیامی که به کارتر داده شده و در خاطرات یزدی فاقد متن انگلیسی سند است، به شرح زیر می‌باشد:

«کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دولت امریکا هم به خصوص آینده خود امریکا هم در ایران، ضرر دارد. و من ممکن است مجبور شوم دستور جدیدی درباره اوضاع ایران بدهم. بهتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکند. دست از این حرکات بردارند. ادامه این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای امریکا ندارد. این گونه حرکات و رفتار، ثبات و آرامش منطقه را باعث نخواهد

شد. ملت از من حرف شنوی دارد و ثبات به دستور من و با اجرای برنامه من به وجود خواهد آمد. وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم امریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبنای فقه و احکام اسلامی استوار است چیزی نیست جز بشر دوستی و به نفع صلح و آرامش همه بشریت است. بستن فرودگاه ها و جلوگیری از رفتن ما به ایران ثبات را بیش از پیش برهم می زند. نه آن که اوضاع را تثبیت نماید. از جانب نیروهای طرفدار من خواسته شده است که اذن بدهم بروند فرودگاه را بازکنند با زور. اما من هنوز چنین اذنی نداده ام. همچنین نیروهای مسلح از نظامی و غیرنظامی، از جمله عشایر درخواست عمل برای پایان دادن به وضع کنونی کرده اند. اما من هنوز اذن نداده ام و ترجیح می دهم که کار با مسالمت تمام شود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود.»

چند توضیح در مورد، روابط با امریکا و دکتر یزدی

یکم: آقای دکتر یزدی می نویسد: «از نیمه دوم سال ۱۳۵۷ امریکائی ها از سه کانال با این گروه از رهبران ارتباط بر قرار کردند: اول تماس مستقیم با نمایندگان شورای انقلاب، آقایان مهندس بازرگان، آیت الله موسوی اردبیلی و دکتر سبحانی. دوم تماس مستقیم با دکتر بهشتی، و سوم تماس در پاریس.» (۱۶)

در صورتی که موافق گزارش اسناد لانه جاسوسی امریکا، تماسهای فعال و مداوم نهضت آزادی با سفارت امریکا از تاریخ ۸ اردیبهشت [ثور] سال ۵۷ شروع شده و تا ۲۷ آذر [قوس] ۵۷ ادامه داشته است. بخشی از این روابط در کتاب «احزاب سیاسی بخش دوم، مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا، جلد سوم»، از صفحه ۱۹۴ تا صفحه ۲۴۴ آمده است. خلاصه ای از آن را می توانید در کتاب پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، صص ۲۱۸-۲۲۴ مطالعه کنید.

دوم: باز موافق اسناد لانه جاسوسی شماره ۱۸، قبل از پیام ۷ بهمن [دلو] ۵۷، آقای خمینی به کارتر، آقای دکتر یزدی به عنوان نماینده رسمی دولت جمهوری اسلامی که در آینده تشکیل می شد و مشاور خمینی با هنری پرشت، رابرت هیرشمن و ماروین زدنیس در تاریخ ۲۲ آذر ماه ۱۳۵۷ (۱۲ دسمبر ۱۹۷۸) ملاقات کرده است. در این ملاقات، مقامات امریکائی سوالات مختلفی را در تمام زمینه ها مطرح کرده اند. آقای دکتر یزدی به آنها پاسخ گفته است. اهم مسائل مطروحه عبارت بوده اند از: خشونت خمینی، در صورت به قدرت رسیدن پیروان خمینی، سرنوشت چهره های مسؤل رژیم شاه چه خواهد شد، هیأت تجدید نظر اسلامی چگونه کار خواهد کرد؟ آموزش مختلط، کابینه خمینی بعد از رفتن شاه، مسأله کمونیستها، روابط خارجی، نقش ایالات متحده در سقوط شاه، وضع نظامیان پس از خروج شاه، وضع قراردادهای فروش اسلحه و تهدید آقای خمینی به لغو قراردادهای نفت با ایالات متحده. در پایان مذاکرات، قرار می گذارند که هیچ کدام قبول نخواهند داشت که مذاکرات رسمی صورت گرفته است. یکچند از پاسخ های دکتر یزدی: «یزدی گفت جمهوری اسلامی شاید بسیاری از قراردادهای فروش اسلحه را لغو کند زیرا این قراردادها به منافع ایران خدمتی نمی کنند و ایران بدهی های ناشی از قراردادهائی که فسخ شده اند را خواهد پرداخت. او گفت حکومت جدید خوشوقت خواهد بود که به جای اینها تراکتور از ایالات متحده بخرد.» او در باره نقش ایالات متحده گفته است: «یزدی گفت نقش ایالات متحده جنبه حساس دارد. اگر ایالات متحده پشتیبانی خود را از شاه پس بگیرد شاه بلافاصله سقوط خواهد کرد.» (۱۷)

در مورد آینده شاه، این صحبت انجام شده است:

«من (یعنی هنری پرشت. ن) يك سلسله ترتیباتی را تا مرحله این که «مدل پادشاه سویدن» توصیف کردم که ممکن است برای حفظ موقعیت جهت شاه اتخاذ شود. یزدی آشتی‌ناپذیر بود و گفت: شاه باید برود و سیستم او باید لغو شود. ما با يك انقلاب توده‌ئی سروکار داریم. اگر خمینی استدلال کند که شاه می‌تواند با اختیارات کاهش یافته باقی بماند پیروان او، او را رد خواهند کرد.

در پایان این مذكرات هم قرار می‌گذارند: «هنگام جدا شدن از يك دیگر ما توافق حاصل کردیم که هیچ کدام از ما قبول نخواهند داشت که هرگونه تماس رسمی بین خمینی و حکومت ایالات متحده صورت گرفته است» (۱۸)

سوم: و مهمتر از همه اینها، هنگامی که به ظاهر دانشجویان پیرو خط امام سفارت امریکا را اشغال کردند و آقای خمینی به قصد حذف میلیون و آزادیخواهان و به ویژه نهضت آزادی آنرا «انقلاب دوم و بالاتر از انقلاب اول خواند»، آقای دکتر یزدی لب از لب نگشود و نگفت ما با اطلاع و دستور آقای خمینی در پاریس و در تهران با امریکائی‌ها تماس بر قرار کردیم. در تهران، به نمایندگی از آقای خمینی، مهندس بازرگان و موسوی اردبیلی با سلیوان، سفیر وقت امریکادر ایران، برسر اتحاد روحانیت و ارتش برای ایجاد دولت با ثبات، توافق کردیم. حتی نگفت آقای خمینی چند بار به دولت امریکا و کارتر پیام داد. از همه اینها مهمتر این که وقتی هم دانشجویان پیرو خط امام شروع به انتشار بعضی از اسناد کردند و عده‌ای را به استناد اسناد گزیده با ترجمه‌های خلاف متن، دستگیر و زندانی کردند و بیش از همه اعضای نهضت آزادی را مورد حمله و اتهام قرار دادند، ابتداء ناصر میناچی وزیر ارشاد را دستگیر و زندانی کردند و رئیس جمهوری بنی‌صدر او را آزاد ساخت و بعد هم امیر انتظام را به جرم همین اسناد گزینشی زندانی و از هستی ساقط کردند، باز لب از لب نگشود. باز هم در سال ... ، بعد از گذشت بیش از سی و پنج سال، او این اسناد را منتشر کرد. وقتی این اسناد را منتشر می‌کند که رژیم ولایت مطلقه فقیه با از میان برداشتن بسیاری از شخصیت‌ها و کشتارها، برقرار شده‌است. وقتی او این اسناد را منتشر می‌کند که تنها به درد بررسی تاریخی می‌خورند. در اینجا چند سؤال مطرح است:

۱- چرا زمانی که می‌شد از وقوع بسیاری از فجایع جلوگیری کرد که، تصرف کنندگان دولت، با دست‌آویز کردن داشتن رابطه با امریکا، مرتکب شدند، این اسناد نه تنها منتشر نشدند بلکه هرگز هم گفته نشد که ما و آقای خمینی با غربی‌ها رابطه داشته و یا بر قرار کرده‌ایم؟

۲- آیا به موقع منتشر نکردن این اسناد و در اختیار ملت ایران که حق انکار نکردنی بر اطلاع از آنها دارند، خیانت به خود و ملت ایران نیست؟ و

۳- علت انتشار این اسناد بعد از افتادن آب از آسیاب، چیست؟ احساس خطر؟ اظهار حقایق ولو بعد از گذشتن کار از کار؟ آگاه کردن مردم ایران از طرح ایجاد رژیم جبار و نقش رابطه با امریکا در اجرای این طرح؟ تسویه حساب؟ و...

نتیجه این که: تا به امروز هیچ سند و مدرکی که نشان از وابستگی آقای خمینی به این و یا آن کشور باشد در دست نیست. اما کسانی که اصل را بر قدرت و هدف هم برایشان انحصار قدرت باشد، خود را متعهد به هیچ اصول عهد و پیمانی نمی‌داند و تا به حال هم خلاف آن دیده نشده است. چنین کسان در وقت ضعف هر جا لازم بود کرنش می‌کنند و وقتی سوار بر اسب چموش قدرت شدند، خدا را هم از آسمان به زمین می‌آورند و در بند و زنجیر می‌کنند. چون در طبیعت قدرت و انحصار آن تخریب سرشته است و نقش اساسی دارد. تاریخ هم تا بخواهی کسان و گروه‌ها به خود دیده که گمان برده‌اند قدرت وسیله است و چون آن را به دست آورد، بر روی زمین، بهشت خواهد

ساخت ولی در عمل، آلت قدرت شده و کشور و ملت خویش را به نابودی کشانده‌اند و همه آنچه در باره قدرت گفته شد در آقای خمینی جمع بود.

محمد جعفری ۲۴ مرداد [اسد] ۱۳۹۶

نمایه و یادداشت:

- ۵- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فروری ۲۰۰۱، ص ۸۶.
- ۶- اصل «عدم ولایت» یک اصل عملی و یک قاعده عقلی فقهی است: «لا ولایة لاحد علی احد» یعنی این که به لحاظ فقهی، اصل بر عدم ولایت است. بدین معنا که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و دیگران حق دخالت در سرنوشت او را ندارد و هر فردی نسبت به عملکرد خود در برابر خداوند مسؤول و پاسخگو خواهد بود. و یا هیچ کسی بر هیچ کس دیگر ولایت ندارد و هرکسی خود بر خویشتن ولایت دارد به عبارت دیگر رهبری و اداره زندگی از حقوق ذاتی هر انسانی است.
- ۷- حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، مقاله دکتر مهدی حائری، ص ۲۲، به نقل از رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه ۹۳ تا ۱۷۳ در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم ۱۳۷۸ ه.ق. و همچنین در ۹۲ صفحه (از ص ۵۰۵ تا ۵۹۶) ضمیمه جلد دوم کتاب تهذیب الاصول شیخ جعفر سبحانی که تقریرات درس آیت الله خمینی می باشد و توسط جامعه مدرسین به چاپ رسیده است؛ حکومت ولایتی، محسن کدیور، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۲۴۰ و ۲۴۱، به نقل از: امام خمینی، الرسائل، رساله فی الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ (قم ۱۳۸۵، ه.ق).
- ۸- همان سند، به نقل از کتاب کشف اسرار آیت الله خمینی از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵، چاپ ۱۳۲۳ شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیة تهران.
- ۹- همان سند.
- ۱۰- مرحوم نراقی معروف به فاضل کاشانی در سال ۱۲۴۴ ه.ق. درگذشت و کتابش عوائد الایام نام دارد.
- ۱۱- صحیفه امام، ۲۴ جلدی، جلد ۱۵، سخنرانی ۲۷ مرداد ۱۳۶۰.
- ۱۲- ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین، محمد جعفری ص ۳۰۲؛ به نقل از: شهریار، نیکولو ماکیاولی، ترجمه: داریوش آشوری، چاپ اول ۱۳۶۶، ص ۸۶ و ۸۷.
- ۱۳-

http://www.bbc.com/persian/iran/2016/06/160601_kf_khomeini_carter_kennedy

- ۱۴- همان سند.
- ۱۵- خاطرات دکتر یزدی ج ۳، ص ۲۹۰-۲۶۹.
- ۱۶- خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج ۳، ص ۲۵۶.
- ۱۷- پاریس و تحول انقلاب.../، محمد جعفری، ص ۲۴۳ به نقل از: اسناد لائنه جاسوسی، شماره ۱۸، ص ۱۵۵-۱۶۰.
- ۱۸- همان سند، به نقل از: اسناد لائنه جاسوسی، شماره ۱۸، ص ۱۶۰.